



REVIEW ARTICLE

Tragedy of the Commons: an Explanation of the Theory & its Lessons for Us

Behzad Attarzadeh

Phd in Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

Corresponding Author's Email: Attarzadeh@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2022.89548>

Received: 20 June 2022
Accepted: 10 September 2022

ABSTRACT

Since it was published in 1968, Garret Hardin's "tragedy of the commons" has been cited more than 38000 times & has been significantly influential in many areas of public policy. By explaining the logic of collective action in exploiting the commons & the inherent tragedy of that logic, Hardin provided us with a strong theory to comprehend some of our most fundamental problems in Iran, such as the water crisis. However, we have not employed the insights of that theory in explaining our public issues as deserved. The present article aims to provide a review & an interpretation of Hardin's "tragedy of the commons" concerning its theoretical & practical context as well as its importance & explanatory power. In the end, the article discusses examples of the possible application of Hardin's theory to some public issues in Iran.

Keywords: Tragedy of the Commons, Rational Choice, Garrett Hardin, Public Interest, Private Interest.





مقاله مروری

شرحی از نظریه تراژدی منابع مشاع در اندیشه گرت هاردین و درس‌های آن برای ما

بهزاد عطارزاده

دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

* رایانامه نویسنده مسئول: Attarzadeh@ut.ac.ir

 <https://doi.org/10.22059/jppolicy.2022.89548>

تاریخ دریافت: ۳۰ خرداد ۱۴۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۹ شهریور ۱۴۰۱

چکیده

نظریه «تراژدی منابع مشاع» که در مقاله‌ای به همین نام در سال ۱۹۶۸ به قلم گرت هاردین نگارش یافت، تاکنون بیش از ۳۸ هزار بار مورد استناد منابع علمی قرار گرفته و تأثیر قابل توجهی در سیاست عمومی برجای گذاشته است. این نظریه با توضیح منطق رفتار فردی و کنش جمعی در بهره‌برداری از منابع مشاع (مشترک) و چرایی پایان تراژیک ذاتی آن منطق، امکان نظری نیرومندی برای ما ایرانیان، در شناخت پاره‌ای از بنیادی‌ترین مسائل کنونی خود، مانند بحران کم‌آبی، فراهم می‌آورد. با این حال، ما، تاکنون، از بینش و امکانات نظری این نظریه آنچنان‌که شایسته و سودمند است، در تبیین مسائل عمومی خود استفاده نکرده‌ایم. کوشش مقاله حاضر این بوده است که شرحی از نظریه «تراژدی منابع مشترک» هاردین با توضیحی از زمانه و زمینه نظری و عملی طرح آن و اهمیت و قدرت تبیینی آن ارائه دهد. در پایان نیز نمونه‌هایی از کاربرد تبیینی این نظریه در مورد برخی مسائل عمومی در ایران مورد بحث قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: تراژدی منابع مشترک، گرت هاردین، انتخاب عقلانی، مصالح عمومی، منافع خصوصی.

مقدمه

نظریه تراژدی منابع مشترک که به سال ۱۹۶۸ در مقاله‌ای به قلم دانشمندی به نام گرت هاردین در مجله ساینس منتشر شد، یکی از مهم‌ترین و پرآستنادترین مقالات درباره منطق کنش جمعی در مواجهه با مشاعات است. این مقاله در زمانی نگارش و انتشار یافت که بحرانی در عرصه نظر و عمل در جوامع پیشرفته صنعتی در حال آشکار شدن بود. در اواخر دوره موسوم به سی سال شکوهمند، یعنی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم که دوره فراز و فرود دولت‌های رفاه در اروپای غربی و آمریکای شمالی بود، تکنوکراسی و نگرش فنی بر سیاست و عرصه عمومی سلطه چشم‌گیری یافته بود. اما از اواخر دهه ۱۹۶۰، نشانه‌های ناکارایی این نگرش در حوزه‌های مختلف سیاست و حیات عمومی در حال هویدا شدن بود. این در حالی بود که مسائل و موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تازه‌ای در این جوامع ظهور کرده بود که رسیدگی به آنها با راه‌حل‌های فنی معمول، چندان ممکن نبود. از سوی دیگر، نظریه‌های علوم اجتماعی به ویژه علم سیاست نیز به واسطه «مذهب مختار» رفتارگرایانه خود، میل چندانی به مطالعه مسائل کلان نشان نمی‌داد. در چنین فضایی بود که نظریه‌های جدید برای پاسخ به موضوعات جدید مطرح و وارد جریان اصلی مطالعات علوم اجتماعی و علم سیاست شدند. یکی از اینها نظریه تراژدی منابع مشترک در مقاله‌ای از گرت هاردین بود که در اینجا می‌کوشم با توجه به زمانه و زمینه نظری آن مقاله، شرحی از آن ارائه دهم و در ادامه، نمونه‌هایی از کاربرد آن در توضیح مسائل ما در جامعه ایران بیاورم. مقاله مذکور علاوه بر اینکه اثری است که بیش از ۳۸ هزار بار در منابع علمی مختلف مورد استناد قرار گرفته است، یکی از آثار تأثیرگذار در علم سیاست و سیاست عمومی بوده است. در تحقیقی که پژوهشگری از دانشگاه شیکاگو در سال ۲۰۱۳ درباره «متون کانونی در سیاست عمومی» انجام داده است، مقاله هاردین در شمار ۳۳ متن کانونی یا اصلی مطالعات سیاست عمومی فهرست شده است.

زمانه بحران در عمل و نظر

سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تا اواسط دهه ۱۹۷۰، دوره استقرار و تحکیم دولت رفاه در اروپای غربی و آمریکایی شمالی و در نهایت افول آن است. در «سی سال باشکوه»، جوامع مورد اشاره، از سطح بی‌سابقه‌ای از رفاه و امنیت و رونق اقتصادی بهره‌مند بودند و برنامه‌های اجتماعی گسترده دولت‌های رفاه نیز به بهره‌مندی آنان می‌افزود. در عرصه عمل، این دوره را می‌توان سال‌های رونق تکنوکراسی و سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های متمرکز و گسترده دانست. نظریه لیبرالیسم جدید^۱ یا ترقی‌خواهی که خواهان ابتکار عمل دولت در ارائه خدمات اجتماعی و آموزشی و بهداشتی بود همراه با رویکرد کینزی به اقتصاد و سیاست عمومی که مجوز علمی برنامه‌ریزی‌ها و مخارج گسترده دولتی را می‌داد، پایه‌های سامان جدیدی از جامعه و سیاست را در فردای جنگ جهانی دوم گذاشتند. تجربه رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ و واکنش به گسترش رادیکالیسم جنبش‌های چپ نیز در گذار به این سامان جدید تأثیرگذار بودند. رونق سی سال شکوهمند، از اواخر دهه ۱۹۶۰، رو به افول نهاد و به تدریج بحران درونی دولت رفاه آشکار شد. گسترش مداخلات دولت در اقتصاد، ناکارایی بنگاه‌های دولتی، تصلب نهادی، کسری بودجه، تورم و سرانجام فشار هزینه‌های ناشی از افزایش قیمت مواد اولیه، از جمله نشانه‌های بحران بود. سرانجام در سال ۱۹۷۳ و در اثر شوک نفتی آن سال، دولت‌های رفاه پیشرفته وارد بحرانی بزرگ شدند که به «رکود تورمی» مشهور بود و راه را بر گذار از دولت رفاه و تعدیل ساختار آن هموار کرد.^۲ با وجود آنکه بحران دولت رفاه در دهه ۱۹۷۰ به‌طور کامل آشکار شد، انتقادات نظری به ساختار سیاسی و اجتماعی «سی سال باشکوه» بیشتر آغاز شده بود. اصحاب نظریه «گزینش عمومی» مانند جیمز بیوکنن و منسر آلسن انتقادهای جدی به این ساختار وارد ساخته بودند. بیوکنن به دنبال «خیال‌زدایی از حکومت»، معتقد بود که سازوکار دموکراتیک در دولت‌های رفاه جز به «شکست حکومت» نمی‌انجامد. سیاست‌مداران، در بازار سیاست، نفع شخصی خود را می‌جویند که همانا کسب رأی برای نیل یا حفظ قدرت است. آنها بدین منظور، وعده هزینه‌ها و سیاست‌های بیشتر می‌دهند و قوانین و برنامه‌هایی را تصویب می‌کنند که معطوف به تأمین منافع کوتاه‌مدت رأی‌دهندگان است، نه ناظر بر منافع عمومی. منسر آلسن (2002[1966]) با طرح نظریه‌ای نوآورانه از منطق کنش جمعی و رفتار گروه‌ها، سیاست در دولت

^۱. ابعاد این رونق و امنیت بی‌سابقه را اینگلهارت (2021) بررسی کرده است.

^۲. با تئولبرالیسم در دهه‌های اخیر اشتباه نگیریم!

^۳. برستاین و میلزا (2017: 423-429) مروری بر این تحولات منتهی به بحران داشته‌اند.

رفاه‌های دموکراتیک غربی را دچار تصلب نهادی ارزیابی کرد — تصلبی که حاصل اعمال نفوذ گروه‌های نفوذ نیرومند با توان کنش و لابی‌گری بالا در تأثیرگذاری بر حکومت است. البته بیش و پیش از اینها، این فریدریش فُن هابک بود که با انتشار آثار خود از دهه ۱۹۴۰ بنیان‌های نظری سوسیالیسم، برنامه‌ریزی دولتی گسترده، و سپس دولت رفاه را آماج انتقادهای ویرانگر خود قرار داد. به نظر او، مفهوم کانونی دولت رفاه که همانا «عدالت اجتماعی» باشد، نام دیگری برای ایده منسوخ‌شده «برابری» سوسیالیسم است. (Hayek, 2011, 2014). او لیبرال‌های جدید یا ترقی‌خواهان هوادار دولت رفاه را اصحاب «سوسیالیسم سرد» می‌نامید که در پی «سراب عدالت اجتماعی»، آزادی را قربانی می‌کنند، البته با شتابی کمتر از «سوسیالیسم داغ» (Hayek, 1976: 90). تا اواخر «سی سال شکوهمند»، نه تنها نگرش‌های تکنیکی در عرصه عمومی و حکومتی غلبه داشتند، بلکه علم سیاست به واسطه تسلط رفتارگرایی اولیه، ارتباط سستی با مسائل و بحران‌های عمومی پیدا کرده بود. از یک سو، در حالی که مسائل جدیدی در عرصه عمومی پدیدار شده بودند که علم و تحلیل سیاست باید بدان‌ها پاسخ می‌گفت، نظریه غالب تمایل و توان نظری کافی برای مواجهه با آنها را نداشت. نظریه رفتارگرایی به ورود به مسائل بزرگ و کلان بی‌علاقه بود، زیرا بنا بر مقدمات نظری‌اش، تحلیل و آزمون تجربی چنین مسائلی چندان امکان‌پذیر نبود. از دیگر سو، تحلیل‌های سیاست‌ها و برنامه‌های دولتی که عمدتاً بر نگرش‌های فنی استوار بودند، ناگزیر از دست‌وپنجه نرم کردن با کاستی‌های جدی بودند، چراکه سرشت پویای مناسبات سیاسی و اجتماعی که برنامه‌ها و سیاست‌ها در بستر آن مناسبات به اجرا در می‌آمد، نادیده گرفته می‌شد. نمونه جنگ ویتنام قابل توجه است. ایالات متحده بر اساس عوامل و واقعیات نظامی، پیروزی در ویتنام را آسان می‌دید، اما از روحیه ملی و جنگاوری ویتنامی‌ها به علاوه تغییر گرایش و افکار عمومی آمریکا علیه جنگ غافل بود. این بود که پیروزی سهل‌الوصولی را که اول تصور می‌کردند، به شکستی پرهزینه انجامید (See: Shafritz & Borick, 2011: 128). سیاست کلان دیگری که در این دوره در ایالات متحده به مورد اجرا گذاشته شد، «جنگ علیه فقر» بود؛ مجموعه بزرگی از برنامه‌های حکومتی که سرانجام آنها «دهه‌ای از آزمون، خطا و ناامیدی» بود (See: deLeon 2006, 44). در چنین شرایطی بود که در سال ۱۹۶۹، دیوید استن، رئیس انجمن علم سیاست آمریکا، شکست نظریه رفتارگرایی را به واسطه کاستی‌های روش‌شناختی و به ویژه ناتوانی آن در توضیح بحران‌های سیاسی و اجتماعی جامعه اعلام و از رویکرد «پسار رفتارگرایی» دفاع کرد (Easton 1969, 1051).

تراژدی منابع مشترک

یک سال پیش از اعلام شکست رفتارگرایی توسط دیوید ایستن، مقاله مهم و جریان‌ساز گرت هاردین با عنوان «تراژدی منابع مشترک» (1968) منتشر شد که نسبتی با تحولات جدید نظری و عینی داشت. مقاله هاردین کوششی بود برای بازنگری نظری و درک و تحلیل مسائل عمومی از دیدگاهی نو. هاردین به عنوان یک بوم‌شناس که دغدغه مسائل زیستی داشت، سخت متوجه مسائل عمومی و اقتصادی نیز بود. موضوع پرآوازه‌ترین اثر او هم در واقع توضیحی از منطق کنش جمعی بود؛ توضیحی انتقادی از سرشت رفتار عقلانی بشر و پیامدهای ویرانگری که می‌تواند بر منافع و منابع مشترک داشته باشد. او از چشم‌انداز تحلیل رفتار عقلایی افراد در بهره‌برداری از یک «منبع مشترک پایانی‌پذیر»، منطق کنش جمعی را بررسی کرد. مصادیق این «منابع مشترک» یا به تعبیری «مشاعات» را می‌توان در صید از منابع آبی، چوب جنگل‌ها باشد، جو زمین که در آن گازهای گلخانه‌ای توسط صنایع هر کشوری رها می‌شود، منابع آب، فضای سکونت یک شهر، ترافیک و مانند اینها باشد. هاردین برای توضیح نظریه‌اش از یک قیاس شروع کرد، بدین‌سان که رفتار عقلانی انسانی در مورد رقابت بر سر منابع کمیاب را از رفتار چند چوپان یا گله‌دار در مرتعی مشترک قیاس گرفت. پیش از هاردین، اقتصاددانی به نام ویلیام فورستر لوید انگلیسی در سال ۱۸۳۳ از مفهوم تراژدی منابع مشترک برای توضیح رفتار گله‌داران در مرتعی مشترک در شرایط فقدان اقتدار و مقررات بیرونی استفاده کرده بود. حالا هاردین از این استعاره برای توضیح مسائل پیچیده‌تری که در نیمه دوم قرن بیستم پدیدار شده بود، استفاده می‌کرد. تصور کنید مرتعی مشترک وجود دارد و تعدادی گله‌دار احشام خود را در آن مرتع می‌چرانند. هر چوپانی بنا به مفروض کنش عقلانی، می‌کوشد بیشترین بهره ممکن از منبع محدود مرتع را برد و بنابراین احشام بیشتری را وارد مرتع می‌کند. اما این رقابت که برای کسب منفعت شخصی است، در نهایت موجب پایان یافتن منابع مرتع و زیان همگی در اثر «مصرف بیش از اندازه» می‌شود. بنابراین، هر گله‌داری از افزودن به احشام خود در مرتع نفعی شخصی (یا خصوصی) می‌برد، اما هم‌زمان زیانی

می‌رساند به همه. هاردین در مقاله خود شرحی جدید از سرشت و ابعاد این معضل ارائه داد، شرحی که از زمان انتشار آن تاکنون، ده‌ها هزار بار مورد ارجاع قرار گرفته است.^۱

مسائلی که راه حل فنی ندارند

هاردین بحث خود را با نقل قولی از مقاله جرْم ویزنر و هربرت یورک درباره آینده رقابت هسته‌ای که در اوج جنگ سرد، آغاز می‌کند: «هر دو طرف [آمریکا و شوروی] با معمای دوگانه‌ای روبه‌رو هستند: افزایش پیوسته قدرت نظامی و کاهش پیوسته امنیت ملی. داوری تخصصی ما این است که این معمای دوگانه راه حل فنی ندارد. اگر قدرت‌های بزرگ به جستجوی راه حل‌ها صرفاً در حوزه علم و فناوری ادامه دهند، نتیجه امر بدتر شدن وضعیت خواهد بود» (Hardin, 1968: 1243). ویزنر و یورک می‌گفتند راه حل مسئله رقابت هسته‌ای در علوم طبیعی پیدا نمی‌شود. هاردین با بسط این استدلال به زمینه‌های دیگر و قرار دادن آن ذیل نظریه تراژدی منابع مشترک، می‌گوید اینک مجموعه مسائلی وجود دارند که راه حل فنی ندارند. یکی از مصادیق این مجموعه مسائل فاقد راه حل فنی، از نظر هاردین، در آن سال‌ها، «مسئله جمعیت» یا معضل «ازدیاد جمعیت»^۲ بود.

مسئله «ازدیاد جمعیت» در سی سال باشکوه

یکی از تحولات رخ داده طی سی سال باشکوه، افزایش چشمگیر نرخ زاد و ولد بود. رشد این نرخ، «امکان جبران کاهش مولید بر اثر مخاصمات» در دوره جنگ جهانی دوم را فراهم می‌کرد، اما فقط این نبود. تداوم چشمگیر این نرخ رشد بالا در قیاس با سال‌های پس از جنگ جهانی اول و استقبال بیشتر از فرزندآوری در جوامع غربی، محصول وفور اقتصادی و خوشبینی فراگیر به آینده بود (Berstein & Milza, 2017: 342). همچنین، سیاست‌های دولت‌های رفاه نیز در تشویق فرزندآوری مؤثر واقع شد. برای مثال، در مورد رشد جمعیت فرانسه، جمعیت‌شناسان جامعه ملل در ۱۹۴۳ «کاهش جمعیتی به میزان سه میلیون نفر را پیش‌بینی کرده بودند، اما جمعیت فرانسه هشت میلیون نفر بیشتر شد». شگفت‌انگیز این بود که در طول این سال‌ها، «نرخ مرگ و میر» در کشورهای صنعتی قدیمی، به واسطه پیرشدن جمعیت و عوامل دیگر بالا بود (p. 342). گذشته از سیاست‌های اجتماعی کمابیش چشمگیری که دولت‌های رفاه در حمایت از فرزندآوری ارائه می‌دادند، سرمایه‌گذاری‌های دولتی برای تولید اشتغال و تحریک رشد اقتصادی نیز نیازمند جمعیت نیروی کار بود. بنابراین، بخشی از این نرخ رشد جمعیت معلول چشم‌انداز اشتغال و رونق بود. گذشته از این، کشورهای اروپایی پذیرای خیل جمعیت مهاجران از اروپا و جاهای دیگر برای کار نیز بودند. همچنانکه دولت‌های رفاه مردم را به فرزندآوری تشویق می‌کردند، فرزند بیشتر و رشد جمعیت بر بار مالی قابل توجه موجود بر دوش عموم و حکومت می‌افزود. بسته به سطح سخاوت‌مندی دولت رفاه، هزینه‌های تولد، نگهداری و مهد کودک، آموزش، بسته‌های معیشتی، خدمات عمومی انتظامی و مددکاری و دیگر هزینه‌های ملازم با رشد جمعیت به هزینه‌های روزافزون حکومت می‌افزود. حالا دیگر نه تنها دغدغه مازاد تولید و بیکاری وجود نداشت، بلکه برعکس، برخی ناظران خوف آن داشتند که جمعیت از ظرفیت‌های تولید پیشی گیرد. اینجا بود که مسئله «ازدیاد جمعیت»، یعنی رشد جمعیت بیش از اندازه ظرفیت‌های اجتماع، در اواخر ۱۹۶۰ و دهه ۷۰ میلادی، مورد توجه بسیاری ناظران و افکار عمومی در کشورهای غربی قرار گرفت. روندهای اقتصادی و فرهنگی و چشم‌انداز فناوری آن دوره اینطور نشان می‌داد که منابع عمومی موجود پاسخگوی نیازهای جمعیت رو به افزایش در آینده نخواهد بود. یکی از ناظرانی که به مسئله «ازدیاد جمعیت» پرداخت گرت هاردین بود. اما نه به عنوان مسئله‌ای که باید با راه‌حل‌های فنی بدان رسیدگی کرد. به گفته هاردین، بسیاری از مردم نگران درباره مسئله جمعیت، به دنبال راه‌حلی می‌گردند برای دفع زیان‌های ازدیاد جمعیت هستند، بی‌آنکه از امتیازهای فعلی چشم‌پوشی کنند (Hardin, 1968: 1243). با این حال، راه‌حل‌های مورد نظر آنان هم باز فنی و مهندسی است: کشت دریایی یا پرورش دریازیان و یا ابداع نژادهای جدید بذر گندم و...؛ راه حل‌های فنی که کمبود منابع خوراکی برای جمعیت را حل کند، اما به اصل معضل که درک منطق

^۱ در سال ۲۰۱۹، مقاله‌ای در مجله هنر و علوم کُلرادو از دانشگاه کلرادو، به مناسبت پنجاهمین سالگرد انتشار مقاله هاردین، نوشت که مقاله «تراژدی منابع مشترک» بیش از ۳۰ هزار مرتبه مورد استناد قرار گرفته و درس‌های آموزنده‌ای برای سیاست‌ها در هر حوزه‌ای، از تغییر اقلیمی تا حقوق مالکیت معنوی و محتوای دیجیتال داشته است. (Marchall, 2019)

^۲ Overpopulation

^۳ در این مورد بنگیرد به شرح گوستا اسپینگ-اندرسن در Esping-Andersen, 2003: Chapter 5

بهره‌مندی از منابع پایان‌پذیر مشترک است، بی‌توجه است. این روند، به نظر هاردین، می‌توانست پیامدهای سهمگینی برای جامعه در آینده داشته باشد. در دهه‌های پس از انتشار مقاله هاردین، بخشی از دغدغه‌های او، به واسطه پیشرفت‌های تکنولوژیکی به ویژه در زمینه کشاورزی و تولید غذا و نیز تغییر ارزش‌های فرهنگی در مورد خانواده و فرزندآوری در غرب رفع شد. اما مسئله جمعیت، فرع بر نظریه‌ای است که هاردین درباره منابع مشترک و لزوم ترتیبات نهادی مؤثر برای حفظ منابع از گزند مصرف بی‌رویه و کوتاه‌نگری نقش شخصی مطرح می‌کند. به واسطه همین نظریه بود که مقاله مهم او، از زمان انتشار تاکنون، یکی از بزرگترین و تأثیرگذارترین آثار در شکل‌گیری پاره‌ای نظریه‌ها و جنبش‌های سیاسی-اجتماعی از جمله جنبش هوادار محیط زیست و سیاست‌های آتی زیست‌محیطی شده و همچنان نیز مورد ارجاع و توجه پژوهشگران بوده است.

چه چیزی را باید بیشینه کنیم؟

توماس مالتوس اقتصاددان مشهور قرن نوزدهم در بحث از پیشی گرفتن رشد جمعیت از منابع خوراکی می‌گفت «جمعیت به صورت تصاعد هندسی رشد می‌کند» (p. 1243). هاردین، با رویکردی که به نوماتوسی معرف شد، می‌گوید «اکنون می‌توان گفت افزایش جمعیت از رشد نمایی پیروی می‌کند». به نظر هاردین، در «جهانی کران‌مند، یعنی با منابع پایان‌پذیر»، این رشد نمایی جمعیت بدین معناست که «سهم سرانه از منابع جهان را کم خواهد کرد و در عمل، با توجه به چشم‌انداز فناوری موجود و فرض بر پایان‌پذیر بودن منابع کره زمین در مقایسه با جمعیت روبه‌رشد انسان‌ها، باید انتظار داشت که در نسل‌های آینده ما با افزایش عظیم تهی‌دستی بشر روبه‌رو شویم» (p. 1243). با این مقدمه، هاردین با ارجاع به جرمی بنتام، پرسشی هنجاری مطرح می‌کند: «آیا هدف بنتام در بیشترین شادمانی برای بیشترین کسان» محقق می‌شود؟ یعنی اگر هدف زندگی اجتماعی سعادت و رفاه بیشتر برای افراد بیشتر است، با این روند وقت ازدیاد جمعیت، می‌توان به تحقق آن هدف امیدوار بود. پاسخ او البته منفی است. یکی از دلایلی که هاردین در اینجا می‌آورد زیست‌شناختی است. به این قرار که هر موجود زنده یا ارگانیسم نیازمند منبع انرژی (مثل غذا) است. این انرژی برای دو هدف مصرف می‌شود: یکی حفظ بقاء و معیشت اولیه و دیگری کار. برای حفظ بقاء فرد انسان نیازمند مصرف روزانه ۱۶۰۰ کیلوکالری است (کالری حیات). هرچه بیش از آن مصرف کند به عنوان کار تعریف می‌شود و هاردین به آن «کالری کار» می‌گوید. این کار شامل هر چیزی بیش از حفظ حداقلی برای حیات می‌شود، اعم از کار در معنای متداول و انواع لذت‌ها و تفریحات (p. 1243). با این مقدمه، هاردین می‌گوید اگر هدف ما بیشینه کردن جمعیت باشد، نتیجه این می‌شود که ناگزیر باید سرانه کالری کار را به صفر برسانیم. یعنی در معادله افزایش جمعیت از یک طرف و کیفیت زندگی از طرف دیگر، اگر اولی را به حداکثر برسانیم، دومی را تا حد حفظ بقاء یا (کالری حیات) باید پایین بیاوریم که در نتیجه ناگزیر به تعطیل همه لذت‌ها و سرگرمی‌ها و مشغله‌های معنوی هستیم؛ نه فراغتی، نه هنری، نه ادیبانی، نه ورزشی ... پس بیشینه کردن جمعیت تأثیر منفی بر بیشینه‌شدن شادمانی دارد. اگر در این شرایط انتخاب با افراد باشد چه می‌کنند؟ بر اساس اصل گزینش عقلانی، اگر فرزندآوری بیشتر امتیاز بیشتری برای خانواده‌ها در کوتاه مدت داشته باشد، افراد دلیلی نمی‌بینند که خود را از مصرف منابع مشترک محروم کنند، بلکه سعی می‌کنند سهم بیشتری از آن منابع را مصرف کنند تا از دیگران عقب نمانند. سپس هاردین نقد خود را متوجه سیاست‌های لسه فر یا بازار آزاد می‌گرداند (p. 1244). او این فرض غالب را که تصمیم‌های اتخاذشده توسط افراد برای کسب منافع شخصی خود، در هماهنگی خودانگیزانه مناسبات بازار، سرانجام منافع عمومی را برآورده می‌کند و بنابراین تصمیم‌های فردی بهترین تصمیم‌ها برای کل جامعه هستند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. اگر فرض بر صحت این اصل باشد، سیاست لسه فر در تولید مثل یا رشد جمعیت هم باید به نفع کل جامعه باشد. اینجا فردگرایی روش‌شناختی پایه تحلیل است. اینکه تصمیم افراد چه باشد، اهمیت دارد. اگر این فرض درست باشد، می‌توان انتظار داشت که افراد خود نرخ باروری را به نحوی کنترل کنند که اندازه جمعیت به یک عدد بهینه برسد. یعنی توازنی میان منابع و جمعیت باشد. هاردین می‌گوید اگر این فرض درست نباشد، باید در آزادی‌های فردی خود به نحوی بازنگری کرد تا ببینیم چه نوع آزادی‌ای قابل دفاع است.

تراژدی آزادی در بهره‌برداری از منابع مشترک

هاردین با ارجاع به استعاره مرتع که پیشتر در سال ۱۸۳۳ ویلیام فورستر لوید «در جزوه‌ای کمتر خوانده شده» طرح کرده بود، تفسیری جدید از آن استعاره ارائه می‌دهد تا تالی فاسد منطق کنش عقلانی در بهره‌برداری از منابع مشترک را نشان دهد (p. 1244). در استعاره مرتع، هر گله‌داری نفع خود را در بهره‌برداری بیشتر از مرتع در رقابت با دیگران می‌بیند. «شاید چنین ترتیبی برای قرن‌ها رضایت‌بخش می‌بود، قرن‌هایی که در اثر جنگ‌های قبیله‌ای، شکار و بیماری‌ها، جمعیت انسان‌ها و احشام به سطح پایین‌تری از ظرفیت زمین کاهش می‌یافت». اما وقتی «دوره‌ای طولانی از ثبات اجتماعی» ثمرات خود را نشان دهد، یعنی سطح مرگ و میر انسان‌ها و احشام پایین بیاید، زمان پدیداری تراژدی فرا می‌رسد. در این سطح، «منطق ذاتی منابع مشترک به نحوی بی‌رحمانه خلق تراژدی می‌کند» (p. 1244). مفروض روش‌شناختی انتخاب عقلانی را در منطق کنش جمعی آنچنان منسر السن — چند سالی پیش از انتشار مقاله هاردین توضیح داد — به یاد بیاوریم: هر فردی بنا به اصل بیشینه کردن سود خود دست به کنش می‌زند و این یک انتخاب عقلانی است؛ اما همین کنش عقلانی، ای بسا، در تعارض با منافع جمعی قرار گیرد (See: Atarzadeh, 2020). در مثال مرتع، هر گله‌داری، بنا به طبع عقلانی خود، تلاش می‌کند منفعت خود را بیشینه کند. با اضافه کردن هر دامی به مرتع، مطلوبیتی برای او حاصل می‌شود که دو وجه مثبت و منفی دارد. جنبه مثبت این است که با افزایش یک دام به مرتع و سپس دریافت منافع حاصل از فروش یک دام اضافی، مطلوبیت آن گله‌دار یک واحد افزایش می‌یابد. وجه منفی اما افزایش چرای بیش از اندازه در مرتع است (Hardin, 1968: 1244). نکته اساسی همین جاست که تأثیر سوء چرای بیش از اندازه در مرتع میان همه گله‌داران تقسیم می‌شود — یعنی همه زیان می‌بینند. در هر مرحله از افزایش یک دام به مرتع، مطلوبیت منفی برای هر گله‌دار تنها یک واحد است و این بدان معناست که سهمی که هر گله‌داری از کنش خود در چرای یک واحد دام بیشتر می‌بیند، ناچیز به نظرش می‌رسد. بدین ترتیب، تنها شیوه کنش عقلانی در نظر هر گله‌داری همین است که دام‌های بیشتر و بیشتری به مرتع اضافه کند. اما هم‌زمان بقیه گله‌داران هم تصمیم عقلانی مشابهی می‌گیرند. اینجاست که تراژدی منابع مشترک رقم می‌خورد. «هر فردی گرفتار نظامی است که او را به رشد نامحدود گله‌اش، در جهانی که محدود است، وامی‌دارد» (p. 1244). هاردین از این استعاره و منطق کنش عقلانی فردی در درون یک زمین مشترک، نتیجه می‌گیرد که «در جامعه‌ای که باور به آزادی در بهره‌برداری از منابع مشترک وجود داشته باشد، هر فردی در پی بیشترین منفعت خود از این منابع خواهد بود. در اینجا، ویرانی سرنوشت محتوم است. آزادی در بهره‌برداری از منابع مشترک به چیزی جز تباهی برای همه نمی‌انجامد» (p. 1244). هاردین از این اصل برای تبیین منطق بهره‌برداری از منابع مشترک و پیامدهای ویران‌گر آن در جوامع بشری و در جهان سود می‌جوید. موضوعاتی از منابع آب‌های زیرزمینی گرفته تا اقیانوس‌ها، از جنگل‌ها و مراتع گرفته تا کیفیت هوا، از بهره‌برداری دام‌داران از مراتع ملی در آمریکا و استفاده مسکونی نامحدود از پارک ملی ایالات متحده تا کشورهای بحری که شعار «آزادی دریاهای» سرمی‌دهند و نتیجه‌اش صید بی‌رویه گونه‌های آبزیان و وال‌ها می‌شود، همه و همه مصداق‌هایی از منابع مشترک و تراژدی آن است. مسئله ازدیاد جمعیت با وجود رشد اقتصادی و پویایی بازارها در عرضه محصولات و تغییر نگرش‌های عمومی و کاهش نرخ فرزندآوری تاحدی بهبود پیدا کرد. اما اساس استدلال هاردین در حوزه‌های دیگر، به ویژه محیط زیست، پابرجا ماند.

آلودگی منابع مشترک؛ چهره دیگر تراژدی

تراژدی منابع مشترک در مورد آلودگی هم مطرح است، با این تفاوت که «در اینجا موضوع برداشت از منبع نیست، بلکه گذاشتن و نشت دادن چیزی در منابع مشترک است؛ چیزهایی مانند پساب، ضایعات شیمیایی و رادیواکتیوی و گرما در آب، سموم و آلاینده‌های خطرناک در هوا یا حتی نشانه‌های تبلیغاتی گیج‌کننده و ناخوشایند در جلوی چشم مردم» یا هر چیزی که منظره‌های شهری زشت و آلوده می‌کند (p. 1245). اینجا هم همان منطق کنش عقلانی فردی در مورد بهره‌برداری از منابع مشترک مطرح است. تفاوت مهم در اینجا این است که «هوا و آب را نمی‌شود مثل مرتع، فنس و دیوار کشید که کسی استفاده نکند». در اینجا، هاردین تصریح دارد که «تراژدی منابع عمومی به عنوان چاه فاضلاب باید با ابزارهای مختلف مانند قوانین اجبارگر یا مالیات‌هایی که هزینه آلوده کردن محیط توسط آلوده‌کنندگان را افزایش دهد، منع شود» (p. 1245).

تجاهل رحمت است: انتفاع از انکار واقعیت

هاردین می‌گوید در فرایند انتخاب طبیعی زیست‌شناختی، انسان‌ها در طی هزاران سال، تحت تأثیر «نیروهای روان‌شناختی انکار» قرار گرفته‌اند. به این ترتیب که «آدمی به عنوان فرد، از توانایی خود در انکار نفع می‌برد، حتی اگر جامعه به عنوان کل زیان ببیند» (p. 1244). به این ترتیب، افراد به یک سبک زندگی یا یک رفتاری که در بلندمدت ای بسا زیان‌بخش باشد، عادت کرده تغافل می‌کنند. آنها مخاطره‌ای جمعی را که عاجل نیست، به فراموشی می‌سپارند. نمونه عینی این فراموشی را ما در زندگی عمومی خود کم نمی‌بینیم؛ مثلاً مسئله زلزله تهران را به یاد بیاوریم. سال‌ها پیش مطالعات پژوهشی نشان داده‌اند که تهران به عنوان شهری که بر روی چند گسل بنا شده در وضعیت بالقوه خطرناکی قرار دارد و پراکنده‌رویی و گسترش پرشتاب شهر وضعیتی خلق کرده که در صورت وقوع زلزله، حتی مدیریت بحران تقریباً ناشدنی خواهد بود. در مقابل، با وجود آگاهی به ابعاد خطر، اقدامات و تمهیدات پیشگیرانه چندان مؤثری هم آنچنان‌که باید انجام نمی‌شود. چند سال پیش زلزله نسبتاً خفیفی در تهران رخ داد و ساکنان شهر را به هراس افکند. بسیاری از آنها حتی تا چند روز بیرون از خانه، در خودروها یا در چادر می‌خوابیدند. در آن زمان، این زلزله هم افکار عمومی را تکان داد، هم وجدان سیاستگذاران را. اما دیری نگذشت که هم افکار عمومی و هم سیاستگذاران اهمیت و فوریت توجه به این خطر بالقوه عظیم را به دست فراموشی سپردند. نیروی روان‌شناختی انکار همانطور که امکان ادامه زندگی را برای ما فراهم می‌سازد، سبب غفلت و سهل‌انگاری نیز می‌گردد.

راه حل تراژدی چیست؟

حال که اهمیت تراژدی منابع مشترک را شناختیم، چگونه باید آن را حل کنیم؟ هاردین پیش از این گفته بود که تراژدی منابع مشترک از آن دست مسائلی است که راه‌حل فنی ندارد. اگر چاره در راه حل فنی نیست، پس کجاست؟

«وجدان خودتباه‌ساز»

به گفته هاردین، توسل به وجدان فردی نمی‌تواند جلوی تراژدی منابع مشترک را بگیرد. زیرا این توسل به وجدان فردی برای اقتناع فرد نسبت به خودداری از بهره‌کشی یا مصرف بیش از اندازه منابع مشترک بخاطر خیر عمومی در تعارض با منطق انتخاب عقلانی فردی است. هاردین می‌گوید تصور کنید از فردی بخواهیم که بخاطر وجدان خودش هم که شده دست از بهره‌کشی از منابع مشترک بکشد. هنگامی که فرد با خود خلوت می‌کند و روی مضمون درخواست ما فکر می‌کند، آگاهانه یا ناآگاهانه دو پیام دریافت می‌کند: ۱. «اگر چیزی را که ما از تو خواسته‌ایم انجام ندهی، تو را علناً به عنوان یک شهروند مسئولیت‌ناپذیر سرزنش می‌کنیم» (p. 1246). این همان پیامی است که ما می‌خواستیم او بگیرد. اما ۲. پیام دیگری است: «اگر جز آنچه از تو خواسته‌ایم رفتار کنی، ما تو را به‌طور غیرعلنی به عنوان فردی ساده‌لوح سرزنش می‌کنیم که ابله‌بانه به کناری ایستاده‌ای تا بقیه از منابع مشترک بهره‌کشی کنند» (p. 1246). بنابراین در موضوع تراژدی منابع مشترک، نمی‌شود روی وجدان حساب کرد. منطق محاسبه عقلانی هزینه و فایده بر وجدان غلبه می‌کند. هاردین در ایضاح این منطق در موضوع بهره‌برداری از منابع مشترک، موضوع کنترل جمعیت را مثال آورده می‌گوید: «امروزه، در باب کنترل جمعیت و باروری بسیار می‌شنویم که از والدین مسئولیت‌پذیر سخن گفته می‌شود. ارشاد به مسئولیت‌پذیری به عنوان پرهیز از بهره‌کشی از منابع مشترک مطرح می‌شود» (p. 1247). اما به نظر هاردین «وقتی از مسئولیت‌پذیری در فقدان جریمه‌های بازدارنده» سخن می‌گوییم در واقع «فرد را عتاب می‌کنیم که باید در ازای هیچ، از نفع خود چشم پوشد» (p. 1247). اگر ترتیبات اجتماعی مؤثری وجود نداشته باشد که مسئولیت‌پذیری را مشخص و معین کند، این مفهوم صرفاً لفاظی و پوچ خواهد بود.

چگونه باید خودداری یا پرهیز را به عنوان قانون وضع کرد؟

هاردین بحث جالبی درباره شیوه مؤثر مهار تراژدی منابع مشترک مطرح می‌کند. به گفته او اگر قرار باشد به پرهیزهای اخلاقی توسل کنیم، ایرادی پیش می‌آید که او از آن به اصل «اخلاق کنش به عنوان کارکردی از وضعیت موجود نظام یا سیستم» یاد می‌کند (p. 1245). برای مثال، در یک کلان‌شهر، پذیرفتنی نیست که پساب خود را در جوی یا نهری که منبع مشترک است بریزیم، اما در یک مکان دورافتاده که ضرری ملموس متوجه عامه مردم نیست، منعی اخلاقی هم شاید در کار نباشد. چنین حکمی در مقایسه افعالی یکسان در دوره‌های تاریخی متفاوت هم صدق می‌کند. «صد و پنجاه سال پیش اگر دشت‌بانی دست

به شکار یک گاویش آمریکایی از بهر خوردن زبان او برای نهار خود می‌کرد و لاشه حیوان را دو می‌ریخت، بر او حرجی نبود که بگویند اسراف‌کار است. اما اکنون که تنها ۲۰۰۰ گاویش آمریکایی باقی مانده است، به چنین رفتاری قطعاً اعتراض خواهیم کرد» (p. 1245). در چنین شرایطی، ما معمولاً مسئولیت نظارت را به دوش حکومت می‌گذاریم و بر قوانین اداری می‌افزاییم. در اینجا نیز معضلی پیش می‌آید. به گفته هاردین، «قوانین جامعه ما از الگوی اخلاق کهن پیروی می‌کند، بنابراین خیلی نمی‌تواند پاسخگوی جهان پیچیده، پرازدحام و متغیر امروز باشد» (p. 1245). حکم «قتل مکن» صورتی از فرامین اخلاقی که است که چیزی دربارهٔ وضعیت‌های مشخص و عینی به ما نمی‌گوید. احکام جوامع کنونی ما نیز، به گفته هاردین، از همان الگوی کلی و مبهم کهن پیروی می‌کند. بنابراین، چاره‌ای که می‌اندیشیم افزودن قانونی به بیکرهٔ قوانین موضوعهٔ موجود است. پیامد منطقی افزایش قوانین اداری چنین خواهد بود: «از آن‌رو که شرح جزئیات تمام شرایطی که می‌تواند محیط زیست را آلوده کند، از سوزاندن زباله در حیاط خلوت، خودروهای فاقد استاندارد آلاینده تا مسائل کلان، ناممکن است، در عمل اختیار تعیین جزئیات به مدیران و کارمندان اداری محول می‌شود. در اینجا باز پرسش دیگری پیش می‌آید که چه کسی بر خود نگاهبانان نظارت کند؟» (p. 1245). بنا به اصل اخلاقی پیروی از وضعیت موجود نظام، مدیران و کارمندان توجیه اخلاقی هر کنشی را با توجه به وضعیت موجود و کلیت نظام می‌سنجند و این خود می‌تواند راه بر فساد بگشاید. وقتی کلیت سیستم بر مدار کنش عقلانی بهره‌برداری فردی از منابع مشترک باشد، مدیران و کارمندان هم می‌توانند بر همین مبنا از بسیاری از موارد آلودن یا مصرف بیش از اندازه منابع مشترک چشم‌پوشی کنند. «چالش بزرگ در اینجا ابداع یک سیستم بازخوردی است که بر صداقت حافظان مصالح عمومی نظارت کند» (p. 1246).

اجبار مشترک درباره آنچه به‌طور مشترک مورد اجماع است

«دزدی از بانک را در نظر بگیرید. ما با توسل به وجدان فرد نمی‌توانیم دزدی از بانک را مهار کنیم. بلکه ترتیبات اجتماعی وضع می‌کنیم که بنا بر آن، آزادی دزدی از بانک بی‌معنا شود و نقش این آزادی موجه» (p. 1247). خودداری از بهره‌کشی از منابع طبیعی می‌تواند با توسل به منع قانونی یا به توسط به اجبار مانند ابزارهای مالیاتی محقق شود. «مثلاً برای بازداشتن کسانی که برای خرید در شهر از خودروی شخصی استفاده می‌کنند، می‌توان از پارک‌متر استفاده کرد، یا برای بازداشتن شهروندانی که در وضعیت آلودگی هوا از خودروی شخصی در مناطق خاصی از شهر بهره می‌برند، می‌توان از طرح‌های ترافیک استفاده کرد» (p. 1247). در اینجا، استفاده از خودرو را مطلقاً منع نمی‌کنیم، بلکه هزینهٔ استفاده از آن را بالا می‌بریم تا فرد خود از استفاده از خودرو منصرف شود. هاردین ضمن دفاع از اجبار اقتدار بیرونی برای حل معمای منابع مشترک، می‌گوید «تنها نوع اجباری که من پیشنهاد می‌کنم، اجبار مشترک است که توافق مشترک از سوی اکثریت افراد متأثر از اجبار را با خود داشته باشد» (p. 1247). او توضیح می‌دهد برای آنکه بر روی یک قانون یا قاعده اجبارگر توافق کنیم، لازم نیست از آن چیز لذت ببریم. «هیچ کس از پرداخت مالیات لذت نمی‌برد و همه غر می‌زنیم، اما این نهاد ناخوشایند مالیات و دیگر اجبارهای مشابه را تأسیس کرده‌ایم و از آن حمایت می‌کنیم تا از وحشت تراژدی منابع مشترک بگریزیم» (p. 1247).

به رسمیت شناختن ضرورت

هرگاه سخن از محدود کردن منابع مشترک می‌رود، «فریاد اعتراض به نقض «حقوق» و «آزادی» به هوا می‌رود» (p. 1248). اما مگر «آزادی به چه معناست؟» «زمانی که انسان‌ها به توافق مشترکی برای تصویب قانون علیه دزدی می‌رسند، بشر آزادتر از گذشته می‌گردد، نه کمتر آزاد» (p. 1248). هاردین می‌گوید، «افرادی که پیرو منطق منابع مشاع هستند»، یعنی آزادانه برای نفع شخصی خود از این منابع بهره‌برداری می‌کنند، «تنها برای ویرانی عمومی آزادند» (p. 1248)؛ سپس از عباراتی که طنین وام‌گیری او از هگل است می‌افزاید: «آنها فقط وقتی که ضرورت اجبار مشترک را دریابند، آزادی پیگیری اهداف دیگر را می‌یابند»، چراکه «آزادی به معنای به رسمیت شناختن ضرورت است» (p. 1248). هگل می‌گفت، ارادهٔ آزادی که هر چیزی را جز داوری، منافع، تمنیات و صلاح‌دید خود، مرجع تمیز نمی‌داند، «خودسری» است. البته این ارادهٔ خودسرانه به صورت مطلق بد نیست، بلکه بخشی از حق آدمی است. انسان حق دارد که رها از طوق بندگی دیگران، از مواهب آزادی و پیگیری سعادت خود چنانکه

1. Qis Custodiet Ipsos Custodes?

می‌داند و می‌خواهد بهره‌مند شود، اما آزادی نباید در تعارض با مصالح کل، یعنی حقوق کل جامعه و کشور قرار گیرد. از این رو بود که هگل می‌گفت «آزادی جوهری» آن است که فرد آزادی جزئی خود را در وحدت — وحدتی تمایز یافته — با حقوق کل شهروندان و مصالح کشور بیابد. بنابراین، آزادی حقیقی ملازم با به رسمیت شناختن ضرورت محقق می‌گردد؛ ضرورتی که آگاهی بر آن عین «میهن‌پرستی» است. چنانکه هگل می‌گوید، میهن‌پرستی «یقینی مبتنی بر حقیقت است (حال آن‌که یقین درون‌ذات صرف [subjective] منشأیی در حقیقت ندارد و صرفاً عقیده است) و خواستی است که به عادت بدل می‌شود» (Hegel, 1991: § 268). این میهن‌پرستی، صرفاً «میل به فداکاری‌ها و اقدامات استثنائی» نیست، بلکه پیش و بیش از آن، «منشی است که، در شرایط عادی و مناسبات زندگی روزمره، حسب عادت تشخیص می‌دهد که اجتماع بنیان و هدف جوهری است» (268 §). بنابراین، من، به‌عنوان یک فرد، در مناسبات خود در نهادهای درون کشور، که فعلیت عقلانیت در درون آن‌ها جاری است، به این آگاهی می‌رسم که منفعت جوهری و جزئی من در منفعت و هدف «یک غیریت»، که در این‌جا کشور است، و در نسبت این غیر با من حفاظت می‌شود. در نتیجه، غیریت این غیر نسبت به من حل و رفع می‌شود و من با آگاهی از این واقعیت آزاد هستم (Atarzadeh, 2016: 85-86). هنگامی که هاردین از آزادی در معنای به رسمیت شناختن ضرورت سخن می‌گوید، به این نگرش هگلی ارجاع دارد. می‌گوید افراد جامعه باید با محدودیت‌های طبیعی و بیرونی انطباق پیدا کنند تا بتوانند از آزادی واقعی بهره‌مند شوند. بهره‌برداری بی‌قاعده و بی‌اندازه از منابع مشترک شاید منافع مقطعی افراد مصرف‌کننده را تأمین کند، اما به هزینه تباهی این منابع و زیان کل جامعه در طی زمان محقق می‌شود. هر راه حلی باید در ذیل چنین تغییر نگرشی قرار گیرد. تراژدی منابع مشترک راه‌حل فنی ندارد.

اهمیت نظریه تراژدی منابع مشترک

مقاله «تراژدی منابع مشترک» از جهات مختلف اثری جریان‌ساز بود. بحث درباره‌گذار از سیاست‌ها و راه‌حل‌های فنی و مهندسی برای مسائل عمومی، بحث درباره محیط زیست و حتی شکل‌گیری جنبش هواداری از محیط زیست به عنوان منبعی مشترک برای بشر و بحث درباره منابع مشاع به عنوان موضوعی مطالعاتی و تحلیلی و جدلی سخت متأثر از مقاله هاردین بود. از زمان انتشار این مقاله، اصطلاحات «منابع مشترک» و «تراژدی منابع مشترک» مضمونی بسیار بحث‌انگیز گردیده و برای حل «معمای منابع مشترک»، دانشمندان در رشته‌های مختلف اقتصاد، ریاضیات، سیاست، جامعه‌شناسی، محیط زیست و ... راه‌هایی اندیشیده‌اند؛ از اعمال حقوق مالکیت بر منابع مشترک و خصوصی‌سازی، مداخله و مقررات‌گذاری دولتی، یا استراتژی‌هایی برای برانگیختن رفتار جمعی. از جمله نظریه‌های اقتصادی و سیاسی‌ای که به این موضوع پرداخته‌اند، می‌توان به نظریه گزینش عقلانی نهادی، یا نهادگرایی گزینش عقلانی، اشاره کرد که پیشگام آن، الینر آسترتم برنده جایزه نوبل سال ۲۰۰۹ در رشته اقتصاد است.^۲

درس‌هایی برای ما

تراژدی منابع مشترک را در شماری از حوزه‌های عمومی در جامعه خود می‌توانیم به‌روشنی ببینیم. در مسئله آب؛ آلودگی هوا؛ ظرفیت‌های اداری، مالی و انسانی بوروکراسی کشور؛ ترافیک شهرهای بزرگ؛ جنگل‌زدایی؛ آسیب به محیط زیست؛ ساخت‌وسازهای بی‌قاعده و پراکنده رویی شهری؛ منظره و معماری شهرها و مسائل دیگر. بحرانی‌تر از هرجایی، شاید این تراژدی را بتوان در حوزه آب دید؛ در سرنوشت رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و تالاب‌های پیشتر زنده و اینک خشکیده، در مخازن زیرزمینی مرده یا در معرض مرگ، در زمین‌های فرونشسته، در کشاورزی رو به زوال.

تراژدی منابع آب

سرزمین ما که در اقلیمی غالباً خشک و نیمه‌خشک واقع است، از موهبت پرآبی بهره نبرده، اما نیاکان ما بیش از سه هزار سال با خون دل و عرق جبین در آبادانی آن کوشیده‌نهادهایی ابداع کرده بودند که بهره‌برداری و مصرف آب را تنظیم می‌کرد. چشمی داشتند به آسمان و کوشش باد و باران و چشمی به زمین؛ زمینی که چند هزار فرسنگ قنات در دل آن حفر کردند تا

^۱. بیشتر در باب در توضیح فلسفه حق هگل بحث کرده‌ایم: Atarzadeh, 2016
^۲. حجت کاظمی (2021a,b) درباره نظریه هاردین و بحث آسترتم توضیحاتی می‌دهد.

آب را از ژرفای آن بیرون کشند و به پشتوانه این مایه «مقدس» حیات، تمدن ارجمند خود را بسازند و پاسداری کنند. از این رو بود که چون «ماهی بر خشک افتاده»، «قیمت آب» می‌دانستند و از هر چه تصور شود که این نعمت را ضایع می‌کند پرهیز داشتند و انذار می‌دادند. آب سرمایه‌ای بود برای آبادانی و شکوه کشور. شکوهی که خود دارایی معنوی مشترکی بود و به گفته متون کهن ایرانی، متعلق بود به «به دنیا آمدگان و نیامدگان» کشور ایران. از مقطعی در تاریخ معاصر، بر اثر ترکیب عواملی مانند فناوری جدید استخراج آب و قوانین نامناسب دولتی، رابطه تعادلی ما با طبیعت خود بر هم خورد و نهادهای برآمده از آن جای خود را به رفتارها و نهادهای دیگری داد. نتیجه آن شد که بهره‌برداری از منابع آب‌های زیرزمینی و سطحی برای مصارف مختلف از جمله کشاورزی بسیار بیش از اندازه ظرفیت منابع کشور شد. در اواسط سده خورشیدی کنونی، شمار حلقه‌های چاه آب کمتر از ۵۰ هزار در سراسر کشور بود. در پایان این سده، این شمار به نزدیک به ۹۰۰ هزار حلقه رسید. «این افزایش بی‌اندازه چاه‌ها در کنار پروژه‌های سدسازی و انتقال آب، موجب بهره‌کشی هولناکی از منابع آب زیرزمینی و سطحی کشور شد» تا جایی که بنا به گزارش شورای عالی آب، «کسری مخزن تجمعی آب زیرزمینی» کشور که «در سال ۱۳۷۴ معادل ۲۰ میلیارد متر مکعب» بود، «در سال ۱۳۸۳ — که «جشن خودکفایی در تولید گندم» به ابتکار رئیس جمهور وقت برگزار شد — به بیش از ۶۰ میلیارد متر مکعب و در سال ۱۳۹۸ معادل ۱۳۰ میلیارد متر مکعب» کاهش یافته بود. بنابراین، منابع آب کشور، به عنوان یک منبع مشترک پایان‌پذیر رو به زوال و کمبود بحرانی گرایید. در شکل‌گیری این تراژدی نمی‌توان انگشت اتهام را مستقیم سوی کشاورزان گرفت. سابقه کشاورزی در ایران به هزاره‌ها پیش از این بازمی‌گردد، اما تراژدی آب مسئله‌ای یکسره جدید است. کشاورزان به عنوان کنشگران عاقل، از منطقی عقلانی پیروی می‌کنند. همان منطقی که هاردین شرح داد. این نهادها و مناسبات اجتماعی است که می‌تواند آنها را به رقابتی محتوم به تراژدی سوق دهند، یا بدان‌سان هدایت کنند که «به راه بادیه دانند قدر آب زلال». سیاست‌های تشویق گسترش کشاورزی، کاهش محدودیت‌ها در استخراج آب و حفر چاه، پروژه‌های بزرگ و فراوان انتقال آب و سودای خودکفایی در محصولات کشاورزی، زارعان و صاحبان منافع سیاسی-اقتصادی — در سطوح محلی و مرکزی — را تشویق به مصرف بیشتر و رقابت برای مصرف بیشتر آب در بخش کشاورزی می‌کرد. منطق کنش فردی اینگونه بود: یک چاه بیشتر مساوی استخراج آب بیشتر و تولید محصول بیشتر. مسئله کمبود آب هم اگر مطرح می‌شود، راه حل آن از منظر فنی و مهندسی نگرسته می‌شد. «آیا دچار کمبود آب هستیم؟» چاره آن است که چاه بیشتری حفر کنید؛ با تکنولوژی پیشرفته‌تر، آب را از آب‌های سطحی و زیرزمینی به مزارع انتقال دهید؛ کفایت نکرد، سد بسازید. راه حل مسئله آب، پروژه‌های فنی بیشتر بوده است، نه تطبیق با محیط زیست و نه اجماع سیاسی و عمومی برای تغییر نگرش‌ها و یافتن استراتژی جدیدی برای توسعه کشور.

تراژدی دستگاه اداری

تراژدی منابع مشترک را در حوزه‌های دیگر زندگی عمومی خود نیز می‌توانیم پیدا کنیم. وضعیت دستگاه اداری و بخش عمومی کشور را در نظر بگیرید. دستگاه اداری بخش عمومی هر کشوری، سازمانی است با ظرفیت‌های اداری، استخدامی، مالی و قانونی محدود و علی‌الاصول تخصصی، شایسته‌سالار و خدمت‌رسان به مصالح عمومی کشور و شهروندان. هگل در شرح بنیادینی که از «دولت جدید» ارائه می‌دهد، از کارکنان دولت (بخش عمومی) به «صنف کلی» یاد می‌کند (Hegel, 1991; §205). او به درستی می‌گوید که صنف کلی حوزه‌ای است که در آن، «قوای عقلی ما موظف به تأمین منافع کلی (مصالح عمومی) کشور و جامعه است». اعضای این صنف باید بر اساس شایستگی تخصصی خدمت در دولت و برای مصالح عمومی به کار گمارده

۱. در این باب بنگرید به: (Shahbazi, 2017: 66). چنین تعبیر کهنی را شادروان دکتر محمود افشار نیز در آراء خود بیان می‌داشت: «ملت ایران تنها عبارت نیست از افراد زنده این مملکت، بلکه کرومها مردم که قرن‌ها در این آب و خاک با هم پرورش یافته، با هم به جنگ رفته، با هم فتح کرده، با هم شکست خورده و جان سپرده آنها هم ملت ایران بوده‌اند. میلیون‌ها ایرانی که هنوز در این سرزمین خواهند آمد و رفت و با هم برای عظمت این مملکت فکر و کار خواهند کرد آنها هم ملت ایران خواهند بود.» (افشار، ۱۳۶۸: ۲۹۹-۳۰۰) بر همین اساس است که گفته می‌شود «ایران ملک مشاع همه ایرانیان است» و درست‌تر آن است که آن را به شیوه نیاکان خود ملک مشاع ایرانیان زنده و درگذشته و نیامده بدانیم و چنان رفتار کنیم که حافظان در دست‌کردار این دارای مشترک باشیم، نه آنکه ثروت و حیثیت دیرپای آن را به پای منافع سطحی و زودگذر مصرف کنیم.

۲. شماری از داده‌های مرتبط را پیشتر (در عطارزاده ۱۴۰۰) بررسی کرده‌ایم. بخشی از این گزارش‌ها و داده‌ها نشان می‌دهند که تنها میان سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۴ (۲۰۰۲ تا ۲۰۱۵) — به عبارتی از یکی دو سال قبل از «جشن خودکفایی گندم» و وعده رئیس جمهور اسبق به «خودکفایی در سایر محصولات کشاورزی تا ده سال پس از آن»، یعنی در آستانه «دومین جشن خودکفایی تولید گندم!» — حدود ۷۴ میلیارد متر مکعب (معادل ۷۴ تریلیون لیتر) از آب‌های زیرزمینی ایران استخراج شده است (Ashraf, Nazemi & AghaKouchak, 2021: 2). الگوی مشابهی در مورد مصرف آب‌های سطحی نیز وجود دارد. به گفته یک کارشناس، «بر اساس استانداردها، بهره‌برداری از آب‌های سطحی نباید بیش از ۴۰ درصد باشد»، اما ما «۹۷ درصد آب‌های سطحی» خود را بهره‌برداری و «خشک» کرده‌ایم (ISNA, 2015).

شوند و مبنای عمل آنها باید «منش میهن‌پرستی» باشد. آنها باید به واسطه میهن‌خواهی و دریافت مبلغ معینی مستمري از سوی دولت، تا آنجا که به فعالیت‌های دولتی مربوط می‌شود، از منافع خصوصی خود در راه مصالح عمومی بگذرند. با این همه، یک چنین دستگاه اداری دولتی که مبتنی است بر اصول عقلانی، مناسبات قدرت غیرشخصی و شایسته‌سالاری که مستقل از تحولات سیاسی و جابه‌جایی قدرت در اثر انتخابات یا رویدادهای دیگر به حیات خود ادامه دهد و دستخوش دگرگونی نشود، به آسانی استقرار نمی‌یابد. بوروکراسی دولت جدید محصول فرایندهای تاریخی و سیاسی است. اما تراژدی دستگاه اداری به عنوان منبعی مشترک چه زمانی پیش می‌آید؟ در سده‌های گذشته، زمانی که دایره قدرت محدود به جمعی کوچک از هیأت حاکمه بود، دستگاه اداری هر قدر هم پیشرفته و بزرگ می‌بود، ورود و خروج از آن تحت نظارت و مهار حاکمان و محدود بود. تراژدی زمانی در سده نوزدهم پدیدار شد که پیش از آنکه دستگاه دولتی مدرن استقرار و استحکام یابد، نهادهای دموکراتیک و انتخاباتی و حق رأی همگانی بسط یافت. به گفته فوکویاما (2018)، نخستین بار این شرایط نهادی در ایالات متحده در قرن نوزدهم تجربه شد. نتیجه این شرایط نهادی، ظهور پدیده «حامی‌پروری» بود. گروه‌های سیاسی برای کسب کرسی‌های انتخاباتی شبکه‌هایی از روابط حامی-پیرو تشکیل می‌دادند و با وعده توزیع منابعی از جمله مناصب دولتی و اداری میان پیروان و رأی‌دهندگان در صورت پیروزی، وارد مبارزه سیاسی و انتخاباتی می‌شدند. در نتیجه، پس از هر انتخابات و گردش قدرتی، سیل افراد جدید، بر مبنای وفاداری و رابطه، وارد دستگاه اداری می‌شدند. تداوم مناسبات سیاسی حامی‌پرورانه به شکل‌گیری «ماشین‌های سیاسی» و «نظام چپاول» می‌انجامید که به صورت منظم‌تر و گسترده‌تری منابع عمومی و دستگاه اداری دولت را طعمه منافع خصوصی بی‌پایان قرار می‌داد. این تجربه را شمار فراوانی از کشورهای اروپایی، آمریکای لاتین، آفریقایی، خاورمیانه‌ای و آسیایی از سده بیستم تاکنون تجربه کرده یا در حال تجربه‌اند؛ از جمله کشور ما. دستگاه اداری یا بوروکراسی دولتی یک منبع مشترک و محدود است. اگر قرار باشد با هر تغییر مدیریتی، خیل افراد باریط و بی‌ربط با معیاری غیر از ضوابط شایستگی تخصصی، وارد این دستگاه شوند، سرانجام کارآیی لازم را از دست داده منابع آن رو به زوال و ورشکستگی می‌گذارد. یکی از تجربه‌های معمول در کشور ما این بوده است که با هر تغییری در اداره کلان دولت، برای مثال تغییر در ریاست قوه مجریه یا وزارت‌خانه‌ها، یا تغییر در مدیریت شهری، خیل افراد وابسته و نزدیک به صاحب‌منصبان و مدیران جدید وارد دستگاه اداری و سازمان‌ها و شرکت‌های بخش عمومی می‌شوند. در ذیل مناسبات عمدتاً حامی‌پرورانه، هر مدیر یا تیم مدیریتی جدیدی که متولی سازمان خاصی می‌شود نوعاً خود را در شرایط «لطف متقابل» و موقعیتی برای به‌کارگیری دوستان، خویشان، همراهان و سفارش‌شدگان در مناصب ریز و درشت تحت اداره‌اش می‌یابد. فوکویاما معتقد است که اتفاقاً «ترجیح خویشاوند و نوع‌دوستی دادوستدی دو وضع طبیعی در معاشرت انسان‌ها هستند...» و اصول عقلانی بودن، غیرشخصی بودن و شایسته‌سالاری از جمله نهادهای مصنوع بشری هستند. به گفته او «دولت‌های مدرن جهت غلبه بر این تمایل طبیعی انسان‌ها ... قوانین سخت‌گیرانه و مشوق‌هایی را تعبیه کرده‌اند که شامل برگزاری آزمون استخدامی خدمات کشوری، کسب شایستگی‌های لازم، قواعد حاکم بر تضاد منافع (خصوصی و دولتی) و قوانین ضد فساد و ضد رشوه است» (Fukuyama, 2018: 482-483). بنابراین، اگر دستگاه اداری را یک منبع مشترک محدود در نظر بگیریم، این نهادهای مسلط — اعم از قوانین و قواعد رسمی و مناسبات سازمانی و فرهنگی غیررسمی — هستند که می‌توانند کنشگران را متمایل به بهره‌کشی از منابع برای مقاصد خصوصی کنند، یا بر طبع انسانی آنها مهار زده اسباب استقرار منافع عمومی را فراهم کنند. برای مثال، بر مبنای نظریه تراژدی منابع مشترک، در صورتی که نهادهای مسلط؛ محرک بهره‌کشی از منابع باشند، یک سیاستمدار یا مدیر (کنشگر) هنگامی که به عملکرد خود در مقایسه با دیگران (دیگر کنشگران) می‌نگرد، رعایت تخصص‌گرایی و شایسته‌سالاری و پرهیز از حامی‌پروری را استثناء می‌بیند تا قاعده. اگر او زحمت شایسته‌سالاری و نفی «لطف متقابل» را بر خود هموار کند، چه بسا هزینه‌های جانبی سنگینی را به عنوان استثناء بودن متقبل شود که فعالیت او را مختل کند. بنابراین، عقلانیت محاسبه‌گر او حکم می‌کند که از الگوی رفتاری غالب پیروی کند. جمع‌آوری آمار سالانه از تعداد کارکنان دولت و بخش عمومی (اعم از دستگاه‌های دولتی، نیروهای انتظامی و نظامی، شرکت‌های عمومی، شهرداری‌ها و ...) کار آسانی نیست — که خود جای شگفتی دارد — به طوری که رئیس کنونی سازمان امور اداری و استخدامی کشور اخیراً اظهار داشته شده است که علت «عدم شفافیت»، آمار دقیقی از حقوق‌بگیران دولت نداریم. به گفته او

«تعداد کسانی که مستخدم دولت‌اند و کسانی که رابطه استخدامی به صورت رسمی، پیمانی یا قرارداد کار معین دارند مشخص است، اما درباره بقیه انواع به کارگیری‌ها در قالب‌هایی مانند طرحی، حجمی، شرکتی و استیجاری، آمار دقیقی نداریم» (خبرگزاری صدا و سیما، ۲۳ دی ۱۴۰۰). به گفته وی، شمار کارکنان دستگاه‌های دولتی، به جز نهادهای امنیتی و نیروهای مسلح، که تا دی ماه ۱۴۰۰ در سامانه تازه‌تاسیس «پاکنا» ثبت شده بودند، ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر بوده است. این در حالی است که تا آن تاریخ، به گفته یک نماینده مجلس، فقط «۶۴ درصد» از دستگاه‌های دولتی در این سامانه ثبت نام کرده بودند (News Agency, January 13, 2022) در سال ۱۳۹۳، خبرگزاری مهر (January 27, 2014) گزارش جالب توجهی از آمارهای دولتی مطرح شده در «جلسه شورای راهبری توسعه استان تهران» را منتشر کرد که بر پایه آن، مجموع حقوق‌بگیران دستگاه‌های اجرایی (۲۰۳۴۰۰۰ نفر) به علاوه نیروهای انتظامی و نظامی و نهادهای عمومی و غیردولتی نزدیک به ۴ میلیون نفر (۳۹۸۵۴۸۸ نفر) بوده است. گذشته از این، تعداد حقوق‌بگیران و مستمری‌بگیران صندوق‌های بازنشستگی به نزدیک ۴٫۵ میلیون نفر (۴۴۹۱۰۰۰) می‌رسید. یعنی در سال ۱۳۹۳، دولت ایران موظف به پرداخت حقوق به حدود ۸٫۵ میلیون نفر بود. در همین گزارش از مقامات رسمی کشور نقل شده است که بر اساس مصوبه کابینه دهم «۶۲۸ هزار پست سازمانی» در دستگاه‌های زیرمجموعه قوه مجریه ایجاد شده است. این ارقام را می‌توان با جدیدترین اظهارات غیررسمی مقایسه کرد. در مهر ماه ۱۴۰۰، معاون سابق سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، در «یازدهمین همایش ملی بهره‌وری ایران» اعلام کرد که اکنون «تعداد حقوق‌بگیران دولت به ۵ میلیون نفر افزایش یافته است» و با اگر «مستمری‌بگیران صندوق‌های بازنشستگی» را هم حساب کنیم، این عدد به «۱۲ میلیون نفر» می‌رسد. وی ضمن اذعان به فقدان «سازمان اداری کارآمد» در کشور، می‌گوید در برنامه‌های سوم، پنجم و ششم توسعه و در قوانین مصوب مجلس، بحث «افزایش بهره‌وری، کارایی و اثربخشی در نظام اداری کشور» طرح شد، اما هیچ اتفاقی نیفتاد. به نظر او، «در نظام اداری کشور، کسی انگیزه‌ای برای اجرای آن‌ها ندارد» (Market Analysis, October 19, 2021)!

تراژدی آلودگی هوا

کاربرد نظریه منابع مشترک درباره موضوع آلودگی هوا و دیگر موضوعات زیست محیطی مانند گرمایش زمین و آلودگی آب‌ها در جهان بحثی پر دامنه است. این نظریه را در مورد آلودگی هوا و وضعیت ترافیک شهرهای بزرگ ایران نیز می‌توان به کار برد. برای مثال، به گفته معاون سابق حمل و نقل و ترافیک شهرداری تهران، این شهر «به اندازه ۷۵۰ هزار وسیله ظرفیت دارد»، در حالی که در سال ۱۳۹۶، «روزانه بیش از چهار میلیون خودرو یعنی بیش از شش برابر ظرفیت تهران» در پایتخت کشور تردد می‌کردند (ISNA news agency, 22 September, 2017).^۱ هوای پاک (و البته ظرفیت ترافیک) منبع مشترک پایان‌پذیر است که طبعاً با وجود چند برابر ظرفیت خودرو (آن هم خودروهایی عمدتاً با کیفیت نازل) و دیگر تأسیسات آلاینده، آلوده می‌شود. در توضیحی کوتاه از چگونگی شکل‌گیری این آلودگی می‌توان گفت هر کنشگر منفرد، چه صاحب خودرو شخصی، چه صاحب تأسیسات صنعتی که به طریقی آگاهانه آلاینده‌ای را در هوا نشت می‌دهد، حساب می‌کند که اگر او از نفع شخصی خود بگذرد، تغییری در وضعیت کل ایجاد نمی‌شود. چراکه دیگران به شیوه آلودن هوا ادامه داده سر او بی‌کلاه می‌ماند. هر فردی خود را یک نفر از میان ۴ میلیون، ۵ میلیون یا ۸ میلیون صاحب خودرو می‌بیند.

سیمای شهری

در مورد منظره و معماری شهری هم می‌توان تحلیلی از منظر تراژدی منابع مشترک داشت. سال‌هاست از تریبون‌های رسمی، برخی از لزوم احیای «معماری ایرانی-اسلامی» می‌گویند. اما چه اتفاقی افتاده است که چنین احیایی را لازم می‌سازد؟ اینک سال‌هاست که سیمای بسیاری از شهرهای ما را سازه‌ها و ساختمان‌های اغلب زشت، بی‌هویت و بیگانه با زندگی تمدن ملّتی کهنسال و صاحب مکاتب ارجمند معماری در تاریخ دراز خود، تشکیل می‌دهند. زمانی که قواعد فرهنگی و قانونی هدایتگری وجود نداشته باشد که افراد را وادار به ساختن ساختمان‌هایی با معیارهای زیبایی‌شناختی و بصری مشخصی بسازد، زمانی که

^۱ وی در ادامه می‌گوید «وزارت نفت هیچ اطلاعاتی را از بخش ستادی و سازمان‌های تابعه خود وارد سامانه... نکرده است».

^۲ مقایسه شود با ۲ میلیون ۶۰۰ هزار نفر که به گفته رئیس سازمان امور اداری و استخدامی تا دی ماه در سامانه پاکنا ثبت نام شده بودند.

^۳ یکی از مقامات پلیس راهور تهران در سال ۱۳۹۷ اعلام کرد که اکنون ۵ میلیون خودرو در تهران وجود دارد (Iran Newspaper, October 28, 2018). در سال ۱۴۰۰، یک کارشناس پلیس راهور تهران اعلام کرد که شمار خودروها در تهران به ۸ میلیون رسیده است (Ana, July 27, 2021).

افراد آزاد باشند به هر شکلی که می‌خواهند نمای ساختمان‌های خود را بسازند، این آزادی خودسرانه سبب پایانی تراژیک می‌شود. در غیاب چنین نهادها و قواعدی، هر سازنده محاسبه‌اندیشی می‌کوشد با حذف هزینه‌های مربوط به معماری و نمای زیبای ساختمان‌ها، سود بیشتر حاصل کند. برخی ای بسا بگویند، نما پیشکش، در غیاب قواعد اجبارگر مؤثر، سازنده محاسبه‌گر هزینه‌های مربوط به کاربرد مصالح باکیفیت برای رعایت استانداردهای قابل قبول استحکام ساختمان را هم کاهش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشیدیم شرحی از نظریه هاردین با توجه به زمانه و زمینه نظری طرح آن ارائه دهیم. نظریه تراژدی منابع مشترک درست زمانی مطرح شد که سلطه تکنوکراسی و نگرش فنی در سیاست و اداره امور عمومی به اوج خود در دولت‌های رفاه رسیده بود، اما نه این تکنوکراسی (در عرصه عمل) و نه نظریه‌های علمی پشتیبان آن (در عرصه نظر) توان کافی برای رسیدگی و توضیح تحولات اجتماعی و سیاسی جدید آن روزگار را نداشتند. سرانجام، در اواخر دوره «سی سال شکوهمند»، زمانی که بحران در عمل و نظر جدی شده بود، صاحب‌نظرانی به طرح نظریاتی جدید برای دوره‌ای جدید پرداختند. از اصحاب نظریه گزینش عمومی و علمای پسارفتارگرای علم سیاست، تا گرت هاردین بوم‌شناس. نظریه «تراژدی منابع مشترک» در مقاله موجزی از سوی گرت هاردین به سال ۱۹۶۸ مطرح شد؛ مقاله‌ای که از آن پس، هزاران و بلکه ده‌ها هزار بار مورد استناد منابع علمی و پشتوانه انواع استدلال‌ها در سیاست عمومی واقع شده است و یکی از «متون کانونی» در مطالعات سیاست عمومی به شمار می‌رود. تراژدی منابع مشترک می‌گوید، وقتی با منبعی مشترک یا مشاع سر و کار داریم، اگر به اقتضات حفظ و نگهداری و بازیابی آن نیااندیشیده و ترتیبات نهادی بدین منظور وضع نکنیم، منطبق کنش عقلانی ایجاد خواهد کرد که در رقابت با یکدیگر هرچه بیشتر از آن بهره‌برداری کنیم و آینده محتوم به ناپودی آن را به دست فراموشی بسپاریم. اما از این آینده‌گریزی نیست. «منطق ذاتی منابع مشترک، به نحوی بی‌رحمانه، خلق تراژدی می‌کند». هاردین در توضیح منطق تراژیک منابع مشترک جوانب مهمی از موضوع را روشن می‌کند. از جمله اینکه نه با انداز و توسل به توصیه‌های اخلاقی می‌توان نیروی پرزور سرشت منفعت‌جوی بشر را فرونشاند، نه با دل‌خوش ساختن به مقامات اداری. بلکه باید ترتیبات نهادی و قانونی مؤثری — چه با خصوصی‌سازی و همکاری در بخش خصوصی و چه با اجبار از سوی دولت — وضع کرد که رفتار کنشگران را تنظیم و از ناپودی منابع مشترک حفاظت کند. وی با رویکردی هگلی، نتیجه می‌گیرد که آزادی بی‌مهار بهره‌برداری از منبع مشترک، آزادی حقیقی نیست. آزادی حقیقی به معنای به‌رسمیت شناختن ضرورت است، نه خودسری. تراژدی منابع مشترک نظریه‌ای گیرا و بسیار تأثیرگذار است. در مورد برخی از مسائل عمومی که ما در کشور خود با آنها مواجهیم، منطق تراژیک منابع عمومی به روشنی قابل مشاهده است. بحران کم‌آبی، وضعیت دستگاه اداری بخش عمومی، آلودگی هوا، سیمای شهری، ترافیک و مانند آنها، از جنبه‌هایی قابل تبیین به وسیله نظریه تراژدی مشاعات هستند. با این همه، از بینش و امکاناتی که این نظریه برای تبیین مسائل عمومی در اختیار ما می‌گذارد، چندان که شایسته و سودمند است استفاده نشده است.

References:

- 1- Afshar, Mahmoud (1989) Treasure of articles. Tehran: Mahmoud Afshar Publications [in Persian].
- 2- Ashraf, S., Nazemi, A. & AghaKouchak, A. (2021). "Anthropogenic drought dominates groundwater depletion in Iran". *Sci Rep*, 11: no. 9135. pp. 1-10
- 3- Atarzadeh, Behzad (2016). Basics of Public Policy in Iran: Reason or Magic. PhD Dissertation. University of Tehran, Faculty of Law & Political Sciences, winter 2016 [in Persian].
- 4- Atarzadeh, Behzad (2020) "The logic of collective action & its consequences on policymaking & economic development; An explanation of Mancur Olson's theory". *Public Policy Quarterly*, 6, Vol. 1, pp. 341-367 [in Persian].
- 5- Atarzadeh, Behzad (2021). "Four ghosts of destruction; A discussion on internal strategic threats against the nation-state of Iran", presented at the international conference on governance & statecraft, Tehran: February 17, 2021 [in Persian].
- 6- Berstein, Serge & Pierre Milza (2017) History of Europe: from the 19th century to the beginning of the 21st century. Translated by Pirouz Izadi. Tehran: Third publication [in Persian].
- 7- deLeon, Peter (2006) "The Historical Roots of the Field", in *The Oxford Handbook of Public Policy*. Edited by Moran, Michael, Martin Rein, & Robert E. Goodin. Oxford: Oxford University Press
- 8- Easton, David, 1969. "The New Revolution in Political Science". *American Political Science Review* 63 no. 4: pp. 1051-1061
- 9- Esping-Andersen, Gøsta (2003) *Social Foundations of Postindustrial Economies*. New York: Oxford University Press
- 10- Fan, Lisa L., (2013) "Canonic Texts in Public Policy Studies: A Quantitative Analysis." *Journal of Public Affairs Education* 19 no. 4: pp. 681-704
- 11- Fukuyama, Francis (2018). *Political order & decay*. Translated by Rahman Ghahramanpour. Tehran: Rozeneh Press [in Persian].

- 12- Hardin, Garrett (1968) "The Tragedy of the Commons". Science, 162, no. 3859: pp. 1243-1248.
- 13- Hayek, Faridish von (2014). Law, Legislation & Freedom (Volume 2: Mirage of Social Justice). Translated by Musa Ghaninejad & Mahshid Moayeri. Tehran: Economic World Publishing House [in Persian].
- 14- Hayek, Fredrick von (2011). In the bastion of freedom. Translation & introduction by Ezatollah Fouladvand, Tehran: Mahi publications [in Persian].
- 15- Hegel, Georg. W. F., (1991) Elements of the Philosophy of Right, ed. Allen W. Wood, trans. H. B. Nisbet, Cambridge: Cambridge University Press
- 16- Inglehart, Ronald F. (1400) Cultural Evolution: People's Motivations are Changing, & Reshaping the World. Translated by Behzad Attarzadeh. Tehran: Scientific & Cultural Press [in Persian].
- 17- ISNA news agency, (22 September, 2017) "The number of cars in Tehran is 6 times more than the capacity of the streets" [in Persian].
- 18- ISNA news agency, (December 10, 2015) "The scientific secretary of the National Conference on Environmental Sciences & Management said: 97% of the country's surface waters have dried up." [in Persian].
- 19- Kazemi, Hojjat (2021A). "Killing Mother" conversation with Tejarat-e Farda. May 15, 2021 [in Persian].
- 20- Kazemi, Hojjat (2021B). "The puzzle of the shared sources: Reflection on the Votes of Garret Hardin & Elinor Ostrom" in an interview with Behzad Attarzadeh at Public Policy Instagram page, November 16, 2021 [in Persian].
- 21- Marchall, Lisa (2019) "The tragedy of the 'Tragedy of the Commons'" Colorado Arts & Sciences Magazine . Feb. 19, 2019, retrieved May 18, 2022. <<https://www.colorado.edu/asmagazine/2019/02/19/tragedy-tragedy-commons>>
- 22- Mehr news agency, (January 27, 2014). "8.5 million salaried employees of the government (50% of the employees) are undergraduates" [in Persian].
- 23- News Agency, (January 13, 2022) "The exact statistics of government employees are not known" [in Persian].
- 24- News agency, (May 1, 2021) "The refusal of the Ministry of Oil to register information in the salary website" [in Persian].
- 25- Olson, Mancur (2002[1966]) The Logic of Collective Action: Public Goods & Theory of Groups. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press. Hayek, 1976
- 26- Shafritz, Jay, & Christopher Borick (2011). Public Policy in the United States of America. Translated by Hamidreza Malekmohammadi. Tehran: Imam Sadegh University Press [in Persian].
- 27- Shahbazi, Alireza Shapour. (2017). "History of the Idea of Iran" in Ashraf, Hamid, Iranian identity from ancient times to the end of Pahlavi (along with two articles by Gerardo Newly & Shapour Shahbazi). Translated & compiled by Hamid Ahmadi, pp. 57-80. Tehran: Ney Press [in Persian].